تندیس پارسایی و استواری در سوگ عالم شهید آیة الله شیخ حسین غفاری «ره»

پدید آورنده : نجمه کرمانی ، صفحه 32

اشاره

شجره پاک انقلاب شکوهمند اسلامی، ریشه در رشادت ها و پایمردی های بزرگ مردانی دارد که با هدیه کردن خون پاک خود، ضامن تداوم حرکت و حیات آن شدند. بررسی ابعاد مختلف زندگانی این شخصیت های بزرگ و تاریخ ساز انقلاب، علاوه بر ارج نهادن بر مقام شامخ و مساعی آنان، سبب تداوم خط سرخ شهادت و اشاعه اندیشه های ناب آنان است؛ چرا که دمیدن روح حماسه و شهادت طلبی، رمز سربلندی جامعه اسلامی و نشاط و بالندگی در دستیابی به اهداف و آرمان های بلند معمار سترگ انقلاب حضرت امام خمینی «ره» خواهد بود.

این نوشتار بر آن است تا با پرداختن به ابعاد گسترده زندگانی مجاهد نستوه «حضرت آیت الله شهید شیخ حسین غفاری» گامی هر چند کوچک در جهت ارج نهادن به تلاش ها و مجاهدت های این سرباز فداکار اسلام و یار وفادار حضرت امام «ره» بردارد.

طلوع مهرانگیز

در تابستان سال 1293 ه. ش مطابق با عید قربان 1335 ه. ق، شهر «دهخوارقان» تبریز (آذرشهر کنونی)، شاهد شکفتن غنچه ای در بوستان دانش و اندیشه، بر دامان فرزانه پرور خود بود. شهری که یاد و خاطره دانشمندان برجسته ای چون «شیخ حسن مامقانی»، «شیخ عبدالله مامقانی» (صاحب اثر ارجمند تنقیح المقال)، آیت الله حاج مقدس تبریزی، و شهید محراب آیت الله مدنی را هم چنان بر لوح سینه داشت. شهری که بیش از دو قرن مهد پرورش عارفان و دانشوران فرهیخته ای چون:

ملا یوسف دهخوارقانی، شیخ رضا دهخوارقانی، ضیاء العلماء دهخوارقانی، شمس العلماء دهخوارقانی، آیة الله شیخ علی توتونچیان، شیخ ابوالقاسم دهخوارقانی، آیة الله سید جلال الدین دهخوارقانی، شیخ محمد حسن منطقی، آیة الله عظیمی و... ده ها اسطوره دانش و استوانه عرفان و پارسایی، قرار گرفته بود. و اکنون می رفت تا نام اسوه ای دیگر در دانش و پارسایی و استقامت را در خاطره خویش حک کند.

پدرش «حاج عباس غفاری» به پاس بزرگداشت و ارادتی که به ساحت مقدس بزرگ مرد عاشورا، حضرت سید الشهداء «علیه السلام» داشت، نام فرزند خویش را «حسین» نهاد و از ابتدا جریده زندگانی و آینده روشن او را در طالع خون و شهادت پیشگی پیچید. خاستگاه تربیتی حسین، خانه ای کوچک و ساده بود در میان سایر خانه های شهر، اما شمیم دلنواز دوستی و ارادت به ساحت تابناک خاندان وحی، فضای آن را آکنده بود.

او در دامان پدر و مادری پرورش یافت که الفبای زندگی ساده و بی پیرایه آنان را دلدادگی به اهل بیت «علیه السلام»، تلاش در پارسایی، کوشش در تربیت سالم فرزندان و سعی در به دست آوردن روزی حلال، تشکیل می داد و در روزگار تاریک سر سپردگی به اجانب، که فساد و تباهی و ستم، سایه ای سنگین بر جامعه انداخته بود، تمام همّ و غمّ والدین حسین به تربیت فرزندی صالح در فضای معنوی خانواده معطوف شده بود.

از تبار شهیدان

در نیاکان حسین، شهیدان سربلندی بودند که دنیای سرخ شهادت، نامی آشنا از آنان به یاد دارد که هر یک از آنان افتخار بزرگی برای تبار او و پیشینه ظلم ستیز دیارش به حساب می آمدند. حسین یک سال و نیم نداشت که پدرش به شهادت رسید. پدر او در غیرت دینی و ظلم ستیزی زبان زد مردم آب و خاکش بود. وی در برابر زورگویی عوامل مزدور رضاخان که دست چپاول به سوی اموال و دسترنج کشاورزان دراز کرده بودند قد علم کرد و در خون خود غلتید. نیاکان حسین، آشنای شهادت بودند. «حاج ملا محسن» جدّ حسین نیز که از علمای نجف اشرف به شمار می رفت، شخصیت برجسته ای در منطقه و روحانی ای بلند مرتبه بود. او نیز در مبارزه با استبداد رضاخانی و ستم پیشگی استعمارگرانی که جان و مال و ناموس و اعتقاد مردم را دستخوش تعرّض خویش قرار داده بودند، سرش بریده شد و بر افتخار شیعه و عاشورا سیرتان افزود.

نگاشته اند هفت نفر از اجداد مادری حسین در مبارزه با اجانب و بیدادگران زمانه به شهادت رسیدند و آیت الله حاج ملا احمد امین العلماء نیز که از دیگر نیاکان او بود شربت شهادت نوشید. حسین با توشه ای پربار از تجربه شهادت، بزرگ می شد و کم کم وارد اجتماع می گردید.

آغاز دوران تحصیل

فقدان پدر و مشکلات کمرشکن اقتصادی، هرگز آتش دانش دوستی را در حسین سرد نگردانید. تربیت سالم و علاقه شدید به تحصیل او را در شش سالگی به مکتب درس کشانید. وی در ضمن کار و تلاش برای امرار معاش خانواده، به تحصیل علوم مقدماتی حوزه نزد «حاج شیخ علی» و میرزا محمد حسن منطقی در زادگاهش پرداخت و خود را برای کسب سطوح عالی تر علمی آماده نمود. پس از چندی به تبریز رفت و در مدرسه علمیه طالبی مشغول به ادامه تحصیل شد. او در آن جا نیز ضمن درس خواندن، به شدت کار می کرد، اما فقر و تنگدستی خانواده فراتر از آن بود که به او رخصت ماندن در تبریز را بدهد؛ از این رو به زادگاهش بازگشت و مصمم تر به کار کشاورزی پرداخت و در کنار آن درس هایش را نزد دایی اش آیة الله «حاج سید محسن میر غفاری» ادامه داد.

هجرت به قم

عطش و علاقه وافر شیخ حسین نسبت به علوم دینی اشباع ناپذیر بود به گونه ای که در اثنای کار کشاورزی نیز هرگاه که کشاورزان برای تجدید قوا و یا صرف چای و غذا، اندکی به استراحت می پرداختند، کتابش را باز می کرد و به مطالعه می پرداخت و اغلب تا نیمه شب درس می خواند و مطالعه می کرد. بهبودی نسبی وضعیت اقتصادی خانواده به او فرصتی داد تا در مورد وضعیت درس خود تجدید نظری نماید.

او در سن سی سالگی، در سال های 1324 یا 1325 شمسی، آن گاه که قم، رفته رفته به مرکزی مهم در علوم اسلامی بدل می شد، بار سفر بست و به شوق ادامه تحصیل به قم مهاجرت نمود و از محضر اساتید و بزرگانی چون: حضرت امام خمینی «ره»، آیت الله العظمی بروجردی «ره»، آیت الله فیض قمی «ره»، آیت الله سید احمد خوانساری، آیت الله محمد تقی خوانساری و آیت الله حجت کوه کمره ای، کسب دانش و بینش نمود. او نسبت به اساتید خود به ویژه حضرت امام خمینی «ره» و مرحوم آیت الله حجت کوه کمره ای و دیگر اساتیدش ارادت ویژه ای نشان می داد و همواره نام آن بزرگواران را با بزرگداشت و احترام بر زبان جاری می نمود. فرزندشان حجت الاسلام هادی غفاری می نویسد:

ایشان ارادت خاصی به مرحوم آیت الله کوه کمره ای داشتند. خیلی با احترام از ایشان یاد می کردند. یک عکس از ایشان موجود است که پشت آن قبل از نام مرحوم آیت الله کوه کمره ای، ده، دوازده لقب که حاکی از ارادت ایشان به مرحوم کوه کمره ای است، ذکر شده است. همچنین نسبت به مرحوم آیت الله فیض قمی «ره» ارادت داشتند و هر وقت به قم می رفتیم ایشان با اصرار سر قبر مرحوم فیض «ره» رفته، می گفتند: شما نمی دانید که این جا چه کسی خفته است. نسبت به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی، بنیانگذار حوزه علمیه قم ارادت داشتند و همچنین نسبت به آیت الله صدر بزرگ و آیت الله محمد تقی خوانساری که نماز معروف باران را خوانده اند ارادت داشتند و از ایشان به نیکی یاد می کردند. ایشان در درس مکاسب حضرت امام «ره» حاضر شده و علاقمندی و دلبستگی خاصی به حضرت امام «ره» داشتند.

موقعیت برجسته علمی

جدیت در تحصیل و عطش سیری ناپذیر علمی، از شیخ حسین چهره ای استوار از یک دین پژوه واقعی ساخته بود و سبب برانگیخته شدن تحسین و تشویق اساتید و هم درسان ایشان شده بود و استادان او امید بسیاری به آینده روشن علمی اش بسته بودند به گونه ای که موقعیت علمی و جدیت در تحصیل به صورت ویژگی بارز شخصیت او گردید و زمینه های توجه بیشتر اساتید به خود را فراهم نمود، آن سان که نگاشته اند همین موضوع عاملی بود تا استاد گرانقدر حضرت آیت الله حاج میرزا علی مقدس تبریزی صبیه خود را با نهایت افتخار به عقد شیخ حسین درآورد.

او از همان ابتدای طلبگی به تدریس علوم حوزوی نیز مشغول گردید و در موطن خود به تربیت شاگردان علوم دینی پرداخت. وی به تدریس ابواب الجنان، جامع عباسی و دیگر کتب فقهی، اخلاقی و قرآنی پرداخت و نیز جزوه ای را در همان دوران در علوم قرآنی تدوین و محور تدریس خود قرار داد و جمع زیادی از علاقمندان را گرد شمع وجود خویش فراهم آورد.

او پس از یازده سال سکونت در قم به تهران عزیمت کرد و در آن جا نیز خط سیر تدریس را ادامه داد و درگذر این سال ها توشه غنی و پرباری را که مهیا کرده بود، در اختیار جوانان عاشق و متعهد قرار داد و رفته رفته به موقعیت علمی فراتری دست یافت. او دیگر ستاره ای درخشان در جمع عالمان شده بود و آثار ارزشمندی را از خود به جای گذاشت که از آن جمله به حاشیه مفصّلی که بر «عروة الوثقی» نوشت می توان اشاره کرد.

اما کوران سال های درگیری و ستمگری رژیم پهلوی مانع قلم زدن و انتشار آثار او می شد. بسیاری از دست نوشته های او در هجوم شب پرستان کوردل رژیم به دست شعله های آتش ظلم آنان از بین رفت و خاکسترش به دست بادهای پائیزی فراموشی سپرده شد. اما این موضوع هرگز خدشه ای به درخشندگی علمی او وارد نساخت. اگر چه آثار علمی هر فرد برترین سند ترسیم جایگاه علمی اوست اما تاریخ قصه پیشرفت های علمی او را به همراه جدیت وافرش از خاطر نخواهد برد؛ چرا که وی در نخستین سال های ورود به قم موفق به دریافت اجازه اجتهاد از اساتید خود شده بود که گویاترین سند در تبیین مقام علمی ایشان است.

مبارزات و فعالیت های فرهنگی و سیاسی

1- مبارزات و فعالیت های سیاسی پیش از 15 خرداد 42

برای یک انقلابی سترگ، هرگز نمی توان تاریخی برای شروع مبارزات او معرفی کرد؛ چرا که انقلابی راستین، همواره حقیقت جو است و حقیقت نیز همواره در ستیز با باطل و باطل پرستان است. شهید آیت الله غفاری، پیش از سال های 1340، آن جا که زمزمه های نارضایتی مردم و روحانیت از بیدادگری و فساد کم کم اوج می گرفت، موضعگیری هوشمندانه و اعتراض آمیز خود را آغاز نمود. حیات مشحون از مجاهدت و پایمردی ایشان در راه مبارزه با ظلم و اعتلای کلمة اللّه، تجلی مبارزه ای آگاهانه و بی پایان بود.

تحلیل های عمیق ایشان از جریانات پشت پرده رژیم، حاکی از تیزبینی و هوشیاری این انقلابی سترگ بود. ایشان در این سال ها با بیدار کردن مردم در قالب تبلیغ و ارشاد دینی در ایام ماه مبارک رمضان و محرّم، مبارزه علنی را با رژیم آغاز کرد، اما پس از سال 1340، فعالیت های سیاسی ایشان، جلوه ای تازه یافت. با تصویب لایحه استعماری انجمن های ایالتی و ولایتی در مهرماه سال 1341، روند افشاگری و مبارزه ایشان افزایش یافت و در سال 1342 به اوج خود رسید. ایشان در 15 خرداد آن سال دستگیر و روانه زندان شد و پس از تحمّل 40 روز شکنجه از زندان آزاد گردید. زندانی شدن و شکنجه، نه تنها اثری منفی در روحیه انقلابی ایشان نگذاشت بلکه وی را راسخ تر نیز نمود.

او پس از آزادی از زندان گفت: «اگر چیزی به نام زندان و شکنجه ممکن بود مرا از ادامه راه باز دارد [از این به بعد] دیگر هیچ اثری نخواهد داشت». چرا که زندان و شکنجه کوچک ترین خدشه ای نمی توانست در روحیه او وارد سازد. پس از تبعید امام در پی مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون به ترکیه و عراق، نقش مبارزات شهید آیت الله غفاری پر رنگ تر شد و دوباره دستگیر و روانه زندان گردید و دو سال و نیم در حبس ماند. اما به محض آزادی از زندان اولین کاری که انجام داد، در تاریخ 15/1/1344 تلگراف تبریکی برای امام به مناسبت ورودشان به نجف فرستاده، در آن نگاشت: حضرت آیت الله العظمی آقای حاج روح الله خمینی، مقدم مبارک را به عالم روحانیت و اسلام تبریک عرض می نماییم.

2- مبارزات و فعالیت های سیاسی پس از سال 42

همان گونه که گذشت روند جدید مبارزات این مجاهد نستوه، پس از آزادی از زندان در سال 42 آغاز گردید. اولین تنشی که پس از آزادی وی در این سال ها صورت گرفت، ماجرای ترور ناموفق شاه به دست «رضا شمس آبادی» در کاخ مرمر بود که از سوی رژیم به مردم و ائمه جماعات مساجد ابلاغ شد تا در مراسمی همزمان، جان سالم به در بردن شاه را جشن گرفته و در مساجد و تکایا مراسم شکرگزاری بر پا دارند.

شهید غفاری با زیرکی به بهانه فرستادن فرش مسجد برای شست وشو، مانع برپایی این محفل گردید. بین سال های 1346 تا 1350 مبارزات ایشان به صورت برگزاری جلسات و محافلی برای روشنگری و آگاه سازی جوانان ادامه یافت.

اما سال های 1350 به بعد از حساسیت ویژه ای برخوردار بود و فضای سیاسی خاصی حاکم شد. این ویژگی برخاسته از معرفی محمد رضا شاه به عنوان شخصیت برتر و مقتدر منطقه بود که او را بیشتر به سوی سرکوب مخالفان و ریشه کن کردن آشوب های داخلی در جهت حفظ چهره مقتدر خود در منطقه وا می داشت.

در چنین شرایطی، شهید غفاری هم چنان به روشنگری خود ادامه داد تا این که در اردیبهشت سال 1351 از سوی رئیس ساواک تهران، مورد احضار و تهدید قرار گرفت. اما وی در هدفی که برگزیده بود استوارتر از آن می نمود که با تهدیدی میدان را خالی کند. او در یک سنگر به تقویت اعتقادی پایگاه های مردمی می پرداخت و در سنگر دیگر با عناصر التقاطی و چپ زده در پوشش مجاهدین خلق که در ارتباط با مارکسیست ها بودند، دست و پنجه نرم می نمود و با آنان به مناظره می پرداخت.

او در بحث ها و گفتگوهایی که بین آنها در می گرفت، می گفت: «ما به همان اندازه که با شاه مخالفیم با شما (مارکسیست ها) هم مخالفیم... چون شما برای مارکس مبارزه می کنید و ما برای خدا، راه ما و شما دو مسیر جداگانه است. هم رژیم شاه و هم شما با ما دشمن هستید و روزی از پشت به ما خنجر خواهید زد و اگر دستتان برسد ما را تکه تکه می کنید».

از بازجویی تا شهادت

در تاریخ پنجم آبان ماه 1353 به دلایل فوق ایشان دادگاهی و محکوم به زندان شد. شهید غفاری روانه زندان قصر شد و هر روز مورد شکنجه و آزار جسمی و روحی قرار می گرفت. اما روحیه شجاع و نترس او شکنجه گران را به شدت عصبی می کرد. او را به شدت مضروب ساخته بودند و تصمیم به قتل او داشتند. در واپسین ملاقات با خانواده اش، به سختی با اعضای خونین و استخوان های خرد شده به پسرش می گوید: بالاخره دیدید که راه همین است؟ این راه را رها نکنید... پسرم روحانیت را رها نکن! من راضی نخواهم بود که شغل دیگری انتخاب کنی... مبادا که از این راه برگردی.

سپس رو به همسرش می کند و می گوید: «کتک خوردن ارثیه ای بود که ما از موسی بن جعفر «علیه السلام» به ارث بردیم. این ارثیه را حفظ کنید».

فردا با خانواده او تماس می گیرند که برای تحویل گرفتن جنازه پدرتان به دادستانی ارتش مراجعه کنید. فردا بدنش را در تابوتی که کف آن پر از خون بود تحویل گرفتند. بدنی که سراسر آن جای کبودی، شکستگی، سوختگی و حفره ای در جمجمه بود که با پنبه پر شده بود. صبح روز هفتم دی ماه سال 1353 بدنش در ازدحام دست های عاشقان راه خمینی «ره» در قبرستان دار السلام قم به خاک سپرده شد. نامش بلند و یادش گرامی.

در بین دست نوشته های دوران زندانش به این غزل بر می خوریم که سخن را با آن به پایان برده و کتاب خاطراتش را می بندیم:

عاشق چو رو به کعبه صدق و صفا کند

احرام خود ز کسوت صبر و رضا کند

در پیش راه بادیه گیرد، غریب وار

ترک عشیره و بلد و اقربا کند

از صدق چون قدم بنهد در فنای عشق

اول به پای دوست سر و جان فدا کند

آن جا که موقف عرفات محبت است

بر جای سنگریزه سر از کف رها کند

آن گاه دست و روی بشوید ز خون خویش

برخیزد و نماز شهادت ادا کند.

پی نوشت ها:

1. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، قم، نشر معروف، چاپ اول، 1379 ه . ش، ج 2، ص 757.

2. گروهی از نویسندگان، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر آستانه مقدسه قم، چاپ اول، 1377 ه . ش، ج 3، ص 41.

3. دهخوارقان از توابع آذربایجان شرقی و در 54 کیلومتری تبریز است. در سال 1316 ه . ش بنا به پیشنهاد فرهنگستان ایران نامش به آذر شهر تغییر یافت. (پاسدار اسلام، ش 261، ص 35).

4. گلشن ابرار، ج 2، ص 757.

5. ابوالفضل چیت ساز، مسافر ملکوت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، 1382 ه . ش، ص 12.

6. گلشن ابرار، ج 2، ص 758.

7. همان.

8. ستارگان حرم، ج 3، ص 42.

9. هادی غفاری، خاطرات هادی غفاری، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1374 ه . ش، ص 23.

10. جمعی از نویسندگان، شهید آیت الله حسین غفاری، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول، 1381 ه . ش، ص 12.

11. خاطرات هادی غفاری، ص 23.

12. آیت الله حاج میرزا علی مقدس تبریزی از علمای طراز اول آذربایجان در دوران حکومت رضاخان بود. او فقیهی دانشمند و روشنفکر بود و تألیفات بسیاری داشت. از جمله تألیفات او کتاب «اسلام در خطر است و ما بی خبر»، فلسفه آفرینش و چاپ نشریه الدین و الحیوة پیرامون ایدئولوژی و نقش آن در زندگی است که در آن دوران خفقان دست به تألیف و نشر آن زد. رژیم دوبار ایشان را دستگیر و حتی تا پای چوبه دار برد که هر دو بار به دلیل ترس دستگاه از محبوبیت ایشان بین مردم، موفق به چنین جنایتی نشد. (برگرفته از خاطرات هادی غفاری، ص 19 - 20).

13. گلشن ابرار، ج 2، ص 759 - 760.

14. همان، ص 763.

15. ستارگان حرم، ج 3، ص 43.

16. خاطرات هادی غفاری، ص 130 - 131.

17. نهضت روحانیون ایران، ج 6، ص 428.

18. خاطرات هادی غفاری، ص 136.

19. گلشن ابرار، ج 2، ص 763.